

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در بحث در ادله علمیت، مجموعاً ادله را متعرض شدیم و ملاحظه فرمودید که از این ادله نتوانستیم به این نتیجه برسیم که تقلید از اعلم لازم است، البته نتیجه نهایی را بعد از این که این قسمت بحث هم تمام شد، بیان می‌کنیم، ان شاء الله.

ادله قائلین به جواز تقلید از غیر اعلم

در مقابل، کسانی که با وجود اعلم، قائل به جواز تقلید از غیر اعلمند و قائل‌اند که اگر اعلم هم وجود دارد، می‌شود از غیر اعلم تقلید کرد، اینها هم به ادله‌ای استدلال کرده‌اند، که بعضی از ادله‌شان را امروز عرض می‌کنیم.

دلیل اول: روایات

روایت دیباچه کشی(ره)

یک دلیل پاره‌ای از روایات است، که از این روایات می‌توانیم استفاده کنیم که فرقی بین اعلم و غیر اعلم نیست، لذا اگر در یک زمان، اعلم و غیر اعلم وجود داشت، ولو اختلاف در فتوا هم داشته باشند، اما از هر کدام می‌شود تقلید کرد و فرقی بین اینها نیست.

روایتی هست که مرحوم کشی(ره) در مقدمه کتابش آن را آورده، که قبلاً هم این روایت را در بحث ادله و مشروعیت تقلید آوردیم، که در روایت وارد شده که «فَاصْصِدَا فِي دِينِكُمَا عَلَى كُلِّ مَسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، دینتان را از کسانی که مسن در حب ما و کثیر القدم در امر ما هستند بگیرید و در دین خودتان بر چنین کسانی اعتماد کنید، «فَأِنَّهُمَا كَأَفْوَكَمَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»، یعنی این کسانی که مسن در حب ما و کثیر القدم در امر ما هستند، شما را کفایت می‌کنند.

تحلیل روایت

دو عنوان در این روایت آمده، «مُسْنٍ فِي حُبِّنَا» و «كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، که مصداقش فقیه است، یعنی فقیه کسی است که در امر ما، یعنی در امر احکام، کثیر القدم هست و مسن در حب است، که این مسن به معنای لغوی که یعنی کسی که سنش زیادتر است نیست، یعنی کسی که در حب ما شدید هست.

فقیه به خاطر دقتی که می‌کند تا احکام را به دست بیاورد، از مردم معمولی و از سایر علماء، شدت حبش به ائمه(علیهم السلام)

از دیگران بیشتر است و اصلاً این عنوانی است که می‌توانیم از این روایت استفاده کنیم، که فقیه به اقتضای علم و فقه‌تتش، این شدت حب را دارد، چون خیلی مراقب است که در مسائل، چیزی کم و زیاد نشود و عین همان چیزی که امام (علیه السلام) و شارع مقدس بیان فرموده، بیان بشود، که این خودش شدت الحب را می‌رساند. پس «مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، مصداقش فقیه است و در این تردیدی نیست.

حال در این روایت يك كلمه «كل» آورده، «كُلِّ مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، که این «كل» دلالت بر استغراق دارد، یعنی هر فقیه‌ی، «فَأَصْمِدًا فِي دِينِكُمَا عَلَي كُلِّ فَقِيهٍ».

این دلالت روایت بود و عرض کردیم که از نظر سند هم، این روایت را کشی (ره) در دیباچه کتابش آورده و در روات این روایت، شخصی که ضعیف باشد نداریم، اما بعضی از اشخاص که مهمل هستند داریم، ولی چون کشی (ره) چنین روایتی را در دیباچه کتابی آورده، که در آن در مقام این بوده که کدام راوی ضعیف، کدام صحیح و کدام قابل عمل است، نمی‌توانیم بگوییم: روایت ضعیف السندی را برای مقدمه چنین کتابی آورده است.

پس نتیجه این می‌شود که کشی (ره) وثوق به صدور این روایت دارد یا رواتش هم برای کشی (ره) معتبر بوده، لذا برای ما هم اطمینان به صدور و وثوق به صدور حاصل می‌شود.

پس به این روایت بر همین مدعا استدلال شده، که «كُلِّ مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، یعنی فقیه، «فَأَصْمِدًا فِي دِينِكُمَا عَلَي كُلِّ فَقِيهٍ»، «كل» هم استغراقی است، یعنی می‌توانید دینتان را از هر فقیه‌ی در هر زمانی بگیرید.

نقد و بررسی این استدلال

حال بحث این است که آیا دلالت این روایت تام است یا نه؟ اگر کسی بگوید: مراد از این «كُلِّ مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، راوی است و نه مفتی، مراد راوی است، یعنی کسی که روایت را از ما نقل می‌کند و در زمان ائمه (علیهم السلام) مفتی به حسب اصطلاح این زمان که کسی احکام را استنباط کند، نبوده، بلکه مراد از مفتی، راوی بوده، که وقتی کسی از او سوالی می‌کرده، آن کلامی را که از امام معصوم (علیه السلام) شنیده بوده، همان را بدون هیچ کم و زیادی برایش نقل می‌کرده است.

بنابراین بگوییم که احتمال دارد این «كُلِّ مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، مراد راوی است، منتها راوی که این دو عنوان بر او تطبیق کند و به نظر می‌رسد این اشکال وارد هم باشد، چون نمی‌توانیم به صورت يك دلالت روشن بگوییم: این «كُلِّ مُسْنٍ فِي حُبِّنَا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا»، مراد فقیه است و این را نمی‌توانیم به صورت روشن از روایت استفاده کنیم و روایت ظهور در این معنا ندارد.

ثانیاً بر فرض که این روایت ظهور در فقیه هم داشته باشد، می‌گوییم: راوی در آن زمان، فقیه هم بوده، مثل زراره، محمد ابن مسلم، بریر و ...، که همه هم راوی بودند و هم فقیه، اصلاً در آن زمان این دو با هم تفکیک نداشته، ولو این که فقه‌ت در آن زمان، دائره‌اش محدودتر از فقه‌ت در زمان ما بوده، اما آن زمان بین این دو تفکیکی نبوده، لکن از کجا بگوییم که از این «كل» فقیه استفاده می‌شود که فرقی نمی‌کند که کدام اعلم باشند و کدام غیر اعلم؟ در مسئله اعلمیت در جایی بحث می‌کنیم که دو نفر، یکی فقیه عالم و دیگری اعلم است، یکی فقیه و دیگری افقه است و با هم اختلاف در فتوا داشته باشند.

در اینجا که با هم اختلاف در فتوا داشته باشند، نمی‌شود به صورت استغراق، امام (علیه السلام) بفرماید که به همه اینها اعتماد کنید، بحثی هست که آیا ادله اعتبار و ادله حجیت شامل متعارضین می‌شود یا نه؟ قبلاً هم این بحث را داشتیم و گفتیم که مرحوم

خوئی(ره) فرموده: نمی‌شود، اما عرض کردیم که می‌شود و توضیحش را هم گفتیم.

در بحث بعدی هم ان شاء الله چون یکی از ادله، اطلاق ادله است، يك بحثي است که اگر ده نفر در يك جا به صورت مختلف فتوا داده باشند، امکان دارد که امام(علیه السلام) بفرمایند: «فَأَصْمِدًا عَلَيَّ كُلِّ مِنْهُمْ؟» به صورت استغراقی چگونه می‌شود در اینجا بر همه اینها، با این که به صورت مختلف اظهار نظر می‌کنند اعتماد و تکیه کنیم؟ پس معلوم می‌شود که «فَأَصْمِدًا عَلَيَّ دِينُكُمْ عَلَى كُلِّ مَسْنٍ فِي حُبِّنا وَ كُلِّ كَثِيرِ الْقَدَمِ فِي أَمْرِنَا» در جایی است که بین اینها اختلاف وجود ندارد و لذا امام(علیه السلام) می‌فرماید: بر هر کدام از اینها می‌توانی اعتماد کنی.

لذا نمی‌توانیم از این عبارت استغراق را استفاده کنیم، که حتی در مواردی که بین فقیه و افقه اختلاف است، امام(علیه السلام) باز هم می‌فرماید: هم می‌توانی به فقیه اعتماد کنی و هم به افقه، لذا چنین چیزی را نمی‌توانیم از این روایت استفاده کنیم.

دو روایت وسائل به نقل از کشی(ره)

دو روایت دیگر هست در وسائل، جلد 27، باب یازدهم از ابواب صفات قاضی، یکی حدیث 14 و دیگری حدیث 21، که «مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْكُشِّيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ بَسَنده عَنْ جَمِيلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ بِالْجَنَّةِ»، مخبتین را به جنت بشارت بده. «بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ بْنُ الْبَخْتَرِيِّ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ زُرَّارَةُ أَرْبَعَةٌ نَجَبَاءُ أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَوْلَا هَؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ».

روایت دیگر هم که همان حدیث 21 است، کشی به سند خودش از سلیمان ابن خالد نقل می‌کند که «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذَكَرْنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي (ع) إِلَّا زُرَّارَةً وَ أَبُو بَصِيرٍ لَيْثُ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ»، احادی را که ذکر ما و احادیث پدرم را احیاء کند پیدا نکردم، مگر زراره، ابا بصیر، محمد ابن مسلم و برید ابن معاویه عجل، «وَ لَوْلَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا»، اگر این چهار نفر نبودند دیگر هیچ کسی استنباط نمی‌کرد، «هَؤُلَاءِ حُقَاطُ الدِّينِ وَ أَمْنَاءُ أَبِي (ع) عَلَى حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ».

اولاً در روایت اول «بشر المخبتين» دارد و این چهار نفر را به عنوان مخبتین قرار داده، اخبار در لغت به معنای تواضع است، در بعضی از آیات شریفه قرآن هم که مخبتین را آورده، اخبار به معنای تواضع است، منتها آثارش هم ذکر شده که [«الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ الصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَ الْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»](#)، اینها از آثار کسانی است که از مخبتین هستند.

مخبتین در اینجا یعنی کسانی که تسلیم محض خدا هستند و این چهار نفر چون خیلی مقید به اخذ احکام شرعی و نشر آن در بین مردم بودند، از مصادیق مخبتین هستند و امام(علیه السلام) فرمودند: اینها را به بهشت بشارت دهید و از اینها تعبیر به نجباء کرده و بعد فرمودند: «أَمْنَاءُ اللَّهِ عَلَى حَلَالِهِ وَ حَرَامِهِ لَوْلَا هَؤُلَاءِ انْقَطَعَتْ آثَارُ النَّبُوَّةِ وَ انْدَرَسَتْ».

بیان استدلال این است که می‌دانیم بین زراره و ابا بصیر خیلی فاصله است، بین زراره و برید از جهت فضلی و علمی فاصله زیاد است، اما امام(علیه السلام) اینها را یکی قرار داده و فرمودند: همه اینها امناء بر حلال و حرام الهی هستند. لذا نتیجه می‌گیریم که اگر فقیه و افقه هر دو در کار باشد، فرقی وجود ندارد، هم می‌توانیم به افقه رجوع کنیم و هم به فقیه.

نقد و بررسی این استدلال

آیا واقعاً این استدلال و این بیان برای اینکه این مدعا را از این روایت بدست بیاوریم درست است؟ امام(علیه السلام) اصلاً در مقام این نیست که در اینجا کدام ارجح از دیگری هستند، کدام اعلم است و کدام اعلم نیست، بلکه اصل وجود اینها را بیان می‌کند، که اگر اینها نبودند، آثار دین مندرس می‌شد و از بین می‌رفت، اما اینکه کدام اعلمند و عند الاختلاف قول کدام یک بر قول دیگری مقدم می‌شود یا نمی‌شود، اصلاً در مقام بیان نیستند و نمی‌شود به این روایات بر چنین مدعایی استدلال کرد.

ادله دیگری هم دارند که ان شاء الله روز شنبه عرض می‌کنیم.

نکته‌ای اخلاقی

نکته‌ای که وجود دارد این است که واقعاً در این روایاتی که انسان در باب فقاہت، اجتهاد و اعلی‌ت می‌بیند، مسئله فقه خیلی مسئله مهمی است و ائمه(علیهم السلام) در درجه اول تأکیدشان روی فقه بوده است.

حال این بحثی است که از معالم دنبال می‌کنید و در آنجا می‌گویند: اشرف علوم، علم فقه است و ادله‌ای هم می‌آوردند، البته علم فقه با همه امور زندگی انسان، با دنیا و آخرت انسان ارتباط دارد و لذا اشرف علوم است، ولو اینکه بعضی گفته‌اند: علم کلام و فلسفه فقه اکبر است و این فقهی که می‌خوانیم فقه اصغر است، که این تعبیر را در روایات اصلاً ندیدم، بلکه جهاد اکبر و جهاد اصغر داریم، اما در خود روایات از کلام ائمه معصومین(علیهم السلام) که بگویند: آن فقه اکبر است و این فقه اصغر، این تعبیر نیست، ولو اینکه نمی‌خواهیم این تعبیر را نفی کنیم.

اگر کسی اعتقاداتش درست نباشد، اصلاً نمی‌تواند متعبد به احکام دین شود، ولی آن اعتقادات در يك حدي کفایت می‌کند، که وقتی انسان یقین پیدا کرد به توحید و اقسام آن و معاد و خصوصیات دیگر، همین مقدار کافی است، اما دایره فقه با دایره اعتقادات قابل مقایسه نیست، اعتقادات را انسان می‌تواند در ضمن چند سال، اگر مقدماتش را درست فراهم کند، به دست بیاورد، اما در فقه، از همین تعبیر «مسنّ فی حبنا و کثیر القدم فی امرنا» می‌فهمیم که ائمه(علیهم السلام) روی این مسئله چقدر عنایت داشتند.

باز هم وقتی این را در روایات بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که ائمه(علیهم السلام) اصحاب دیگری هم در مسائل اعتقادی داشتند، مثل هشام ابن حکم و ...، اما بیشتر توجهشان به زراعه و امثال وی بوده، که شب و روز دنبال این بودند که احکام دین را به دست بیاورند و دقیقاً برای مردم بیان کنند.

هرچه در بیان حکم دینی دقت داشته باشیم، کاشف از حب ما به خدا و ائمه معصومین(علیهم السلام) است، اما کسی که در بیان احکام دین این دقت را ندارد، از انسان مسئله‌ای را می‌پرسند، يك چیزی که دلش می‌خواهد جواب می‌دهد، حالا واقعاً هم این هست یا نیست؟ کاری به این ندارد، این کشف از این می‌کند که حب به خدا ندارد، حب به دین ندارد، حب به ائمه معصومین(علیهم السلام) ندارد.

باید در این بحث‌ها دقت خودمان را در مسائل بیشتر کنیم، عده‌ای بیرون گود هستند و می‌گویند: این آقایان کاری ندارند، مدام ان قلت و قلت می‌کنند و وقت خودشان را به این چیزها می‌گذرانند، دیگر غافلند از اینکه این ان قلت و قلت‌ها کاشف از این است که واقعاً نگرانیم و دغدغه اصل مسائل دینی را داریم و می‌خواهیم مسائل دینی خودمان را دقیق بدانیم. این بحث‌ها می‌شود تا ببینیم ائمه معصومین(علیهم السلام) نظرشان چي بوده، آنها چه فرمودند، تا ما هم بخواهیم به همان ان شاء الله عمل کنیم.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين